

دکتر علیرضا شاپور شهبازی
مترجم: سید سعید رضا منتظری
کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی
SSmonzazeyi@yahoo.com

شرح تاریخ سنتی¹ زردشت²

چکیده:

مسئله تاریخ زمان زردشت همواره یکی از موضوعاتی بوده است که نظر دانشمندان و شرق‌شناسان بزرگ را به خود جلب کرده است. عده‌ای مستشرقین بر این گمانند که زردشت در حدود 600 قبل از میلاد ظهور کرده است. برخی دیگر از مستشرقین و ایران‌شناسان، این نظر را رد کرده و تاریخ حیات او را به زمان‌های بسیار دورتر می‌رسانند. یکی از آنها ایران‌شناسان فقید دکتر علی‌رضا شاپور شهبازی است که مقاله حاضر از نوشته‌های بسیار ارزشمند ایشان بر اساس شواهد تاریخی و تکیه بر مسائل گاهشماری است در اهمیت این مقاله همین بس که مورد توجه ایران‌شناس بزرگ ایتالیایی (Zoroaster's Time and Homeland) نظرات شهبازی در این مقاله را مورد نقد و بررسی قرار داده است. دکتر شهبازی پس از رد نظریه‌های هرتسفلد، تقی‌زاده و هنینگ درباره این تاریخ، نظر خود را بر اساس گاهشماری سنتی زردشتی ارائه می‌کند و تاریخ 1080 قبل از میلاد را برای زردشت در نظر می‌گیرد.

کلید واژه:

زردشت، گاه‌شماری، بیرونی، مسعودی، اسکندر، داریوش، کوروش.

مقدمه

تاریخ زردشت، علی‌رغم بحث‌های بسیار یک مسئله بحث برانگیز باقی مانده است. به این دلیل است که شواهد منابع موجود اندک، متناقض و غالباً مبهم‌اند. چرا که این منابع بر اساس روایاتی بنا شده است که مدت زیادی پس از زمان مفروض زندگی زردشت به رشته تحریر درآمده است و شامل عناصر ساختگی و توجیهات و دلیل تراشی‌های دانشمندان قدیمی‌اند. یکی از روایت‌هایی که هم اکنون به طور کامل در غرب پذیرفته شده این است که 258 سال از زمان زردشت تا اسکندر می‌گذرد. در گذشته، برخی از محققان برجسته از جمله ویندشمان، تیله، گایگر، اولدنبرگ، بارتلمه، مایر و کریستین‌سن، صحت و سقم این روایت را مورد سؤال قرار داده و با دلایل محکم، اثبات کرده‌اند که زردشت به زمان بسیار دورتر، احتمالاً حدود 1000 قبل از میلاد مسیح، باز می‌گردد. اما، در ربع دوم قرن حاضر، تاریخ 258 سال اعتبار بیشتری به دست آورد و این بیشتر به این دلیل بود که رقم مشخصی را که افراد مطمئن و معتبر نقل کرده‌اند باید بر اساس حقایق تاریخی باشد. این نظر عمدتاً در دوره کوتاهی رواج پیدا کرد و بیشتر بدان دلیل بود که افراد برجسته‌ای نظیر هرتسفلد، تقی‌زاده و هنینگ از آن حمایت کردند اما اخیراً، عده‌ای از محققان از این عقیده حمایت می‌کنند که زردشت در زمان قدیمی‌تری می‌زیسته است.³ اما، هنوز مشکل اصلی در این باره وجود دارد که به قول بارو «چگونه این رقم مشخص (یعنی 258) مورد پذیرش قرار گرفت.»⁴

هدف از مقاله حاضر یافتن راه‌حلی مناسب برای این مشکل است و نیز دنبال ردپایی در سنت ایرانیان باستان است که [اثبات کند] زردشت 1000 سال قبل از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است.

1- تاریخ

سنت زردشتی، همان‌طور که در کتاب بندهشن (فصل 34) آمده، زندگی جهان را به دوازده هزار سال تقسیم کرده که در توافق با ماه‌های سال و علائم منطقه البروج است.⁵ در این میان، 3000 سال به حالت معنوی اختصاص یافته و 3000 سال به کیومرث و گاو. با شروع هزاره هفتم نوسازی جهان و پیدایش انسان صورت گرفت؛ که شاهان زیادی در 1000 سال بعد حکومت کردند و سپس هزاره هشتم فرا رسید که کاملاً تحت فرمانروایی ضحاک بود. هزاره نهم با به قدرت رسیدن فریدون آغاز شد و تا سی‌امین سال فرمانروایی کی‌ویشتاسپ ادامه یافت. هزاره دهم در هنگامی شروع شد که زردشت در سن 30 سالگی رسالت پیامبری خویش را دریافت کرد. بعد از آن کی‌ویشتاسپ 90 سال دیگر فرمانروایی کرد. جانشینان او، وهمن (ملقب به اردشیر)⁶ با 12 سال، هومای با 30 سال، دارای چهارآزادان با 12 سال و دارای دارایان با 14 سال بودند. بنابراین $90+12+30+12+14=258$ سال فاصله بین ورود دین زردشتی و اسکندر است که سلطنت ایران را با زور بدست گرفت و 14 سال فرمانروایی کرد. پس از آن آرساسیدها (اشکانیان) به قدرت رسیدند و طبق بندهشن بزرگ⁷ (فصل 36 بند 9) به مدت دویست سال اندی حکومت کردند (200 و اند؛⁸ بندهشن هندی، فصل 34 بند 9، 284 سال را ثبت کرده است).⁹ جانشین آنها ساسانیان، 460 سال، حکومت کردند. و در نهایت امپراتوری آنها توسط اعراب سرنگون شد. هزاره یازدهم به سوشیانت اول،¹⁰ اوشیدر، و هزاره دوازدهم به سوشیانت دوم، اوشیدرماه، تعلق دارد.¹¹

عدد 258 که برشمارش سال‌های حکمرانان ایران باستان اشاره دارد، به طور تلویحی در بندهشن آمده است و همچنین، دو تن از نویسندگان نخستین اسلامی از جمله مسعودی و بیرونی به این موضوع اشاره کرده‌اند. مسعودی می‌نویسد که: «مغ فاصله زمانی بین پیامبرشان و اسکندر را 258 سال می‌دانند»¹². بیرونی روایت زردشت را در مورد زندگی جهانی مورد بررسی قرار می‌دهد و بیان می‌دارد که «ظهور» (Zuhūr) زردشت 258 سال قبل از دوره اسکندر بود (تاریخ اسکندری).¹³ معنی دقیق عبارت، 258 سال

فاصله بین زردشت و اسکندر، یک مسأله مورد بحث محققان امروزی قرار گرفته، چرا که فاقد دقت است. اگر این را بپذیریم که عبارت «از زمان زردشت»، می‌تواند به معنی از تولد پیامبر (زردشت)، دریافت وحی الهی یا موفقیت او در سن 42 سالگی¹⁴ در عوض کردن عقیده کی ویشناسپ و یا حتی مرگ او باشد پس به همین ترتیب «تا اسکندر» می‌تواند به معنی به تخت نشستن اسکندر در مقدونیه، یا پیروزی او بر ایران؛ یا تا دوره اسکندر که همان دوره سلوکیه است، دلالت داشته باشد.

2- «از زردشت...»

هرتسفلد معتقد است از آن جا که هزاره دهم متعلق به زردشت است با تولد وی آغاز می‌شود؛¹⁵ واو کلمه عربی «ظهور» *zuhur* (ظاهراً به وسیله بیرونی به عنوان ترجمه پهلوی *Paydāgīh* و یونانی *epiphaneia* به کار رفته است) را به عنوان «تولد» ترجمه کرده است و می‌گوید:

«برطبق عقاید پیشینیان، ظهور یک پیامبر در جهان، با نشانه‌هایی که منجمان وعده داده‌اند، به وقوع می‌پیوندد. منجمان به هردوت درباره تولد عیسی کوچک خبر می‌دهند. ظهور، روز ستایش کوچک سه مغ می‌باشد. نشانه‌ی که خبر از تولد یعنی ظهور پیامبر اسلام بر روی زمین می‌دهد بر همه آشکار است مانند ترک برداشتن طاق کسری. هر گونه توضیح دیگری از «*Paydāgīh*» ظهور زردشت، جز ظهور او بر روی زمین، تولدش، ساختگی است».¹⁶

بحث‌های گوناگونی علیه این تفسیر ارائه شده است،¹⁷ اما بندهشن بزرگ یک سری شواهدی را در تایید دلایل هرتسفلد عرضه می‌کند.¹⁸ همان طوری که اچ. لوی و دیگران¹⁹ نشان داده‌اند، ساسانیان شروع هزاره زردشت را همزمان با سال تاریخ‌ساز (*epochal*) عصر سلوکیان می‌دانند. این بدان معنی است که سقوط امپراتوری آنها (در 651 میلادی) بعد از واقعه‌ای بود که هزاره زرتشت با سال $311 + 651 = 962$ آغاز شد.

به این صورت کل سال‌های سلطنت در بندهشن بزرگ از جلوس کی ویشتاسپ تا پیروزی اعراب تقریباً 962 سال است (= 120+112+30+12+14+14+200+460).²⁰

از آنجا که جلوس کی ویشتاسپ و تولد زردشت به طور همزمان در نظر گرفته‌اند، پس می‌توان گفت که حداقل در یک نسخه از روایت زردشتی، شروع هزاره زرتشتی به معنی تولد وی می‌باشد و نه [آغاز] دعوت او [به دین زردشتی]. این بدان معنی است که در این نسخه تولد زرتشت را در «258 سال قبل از اسکندر» در نظر گرفته است.

3- «تا اسکندر»

همان طور که می‌دانیم، نخستین نویسندگان مسلمان، از عصر سلوکیان با نام «عصر اسکندر» (تاریخ اسکندری) استفاده کرده‌اند، که منظورشان اسکندر مقدونی فاتح بوده است. اما، چیزی که به اندازه‌ی کافی به آن توجه نشده، این است که اگر نه همه، اما بعضی از آنها، به خوبی آگاه بودند که اسکندر بیشتر از یک دهه قبل از شروع آن عصر مرده بود. این نکته را بیرونی به خوبی روشن کرده است:²¹

«و تاریخ اهل کتاب تاریخ یونانیان است. از اول سال که سلوکوس

به ملک انطاکیه نشست هرچند که این تاریخ به اسکندر معروف شده

است».²²

این توضیح شک و تردید کمی باقی می‌گذارد که در عبارت «تا اسکندر» «تا عصر سلوکیان» درک شده است.²³ این نتیجه‌گیری با این نکته تایید می‌شود که طالع‌بین معروف قرن نهم باختریان، ابومعشر،²⁴ زرتشت را به 240 سال قبل از مرگ دارا و جلوس اسکندر یعنی $570 = 330 + 240$ قبل از میلاد منصوب می‌کند و این به معنی 258 سال قبل از عصر سلوکیان (312-570) است. بدین دلیل، گاهشماری سنتی، همان طوری که در بندهشن و دیگر منابع گفته شده،²⁶ از زرتشت تا مرگ داریوش سوم و جلوس اسکندر در ایران، به وضوح 258 سال را برمی‌شمارد. اما دیگران²⁷ پذیرفته‌اند که روحانیون زرتشتی برای خود عصری داشته‌اند که از تاریخ معین در زندگی پیامبرشان شروع شده و تا 258 سال، یعنی تا انهدام امپراتوری هخامنشی توسط اسکندر و به آتش کشیدن پرسپولیس

توسط او ادامه یافته است. بنابراین، اعتقاد بر این است که این روحانیون، زرتشت را در 258 سال قبل از قتل دارا، در 330 پیش از میلاد، قرار داده‌اند.²⁸ البته در این تفسیر یک نکته نادیده گرفته می‌شود، و آن اینکه اگر روحانیون زرتشتی آن قدر درک تاریخی داشتند که زمان خاصی را در یک عصر حساب کنند، چگونه آنها توانستند اسکندر را که مورد نفرت آنها بود، فراموش کنند، که او بعد از مرگ دارا 7 سال زنده ماند، نه 14 سال؟

البته این غیر قابل باور است که آنها زمان دقیق دوره‌ای که زرتشت را از اسکندر جدا می‌کرد، بدانند و در عین حال، طول دوره‌ای که مجبور به تحمل غاصبی که نه او را فراموش کرده‌اند²⁹ و نه بخشیداند را به یاد نداشته باشند. از آن جا که نسخه بندهشن از نظر گاه‌شماری سنتی درباره طول حکومت اسکندر در ایران، به طور کامل اشتباه کرده است مرجع قرار دادن آن برای تاریخ آن فرمانروا به عنوان تاریخ درست و استفاده کردن از آن به عنوان سرنخی برای حل مشکلات زمانی دیگر، کاملاً غیر قابل توجیه است از سوی دیگر، صحت روایت بیرونی (در تاریخ‌اش) و ابومعشر، که دوره‌ای 258 سال بین زرتشت و «عصر اسکندر» را گزارش می‌دهند؛ می‌توان به چندین دلیل تایید کرد. نخست، این واقعیت که در این نسخه یک دوره زمانی مشخص با توجه به یک عصر تاریخی شناخته شده، تعیین می‌گردد، که خود نشانه‌ای از صحت آن است. در گذشته، عصر سلوکیان همانند مسیحیت در دوره ما بسیار رایج بوده است و برای درک بهتر تاریخ یک واقعه در جوامع مختلف می‌بایست آن واقعه را با این عصر جانشمول و به طور گسترده با معیار پذیرفته شده برای محاسبه، ارتباط داد.³⁰ به این دلیل بود که پارت‌ها در دوره سلطنت خودشان، نتوانستند از عصر سلوکیان که یادآور به قدرت رسیدن دشمنان سابقشان بود، اجتناب کنند.³¹ همچنین، مانی، که شاپورگان را برای پارس‌ها نوشت. تنها به استفاده از نظام ساسانی راضی نشد بلکه تاریخ‌ها را به «عصر منجمان بابلی» (یعنی عصر سلوکیان) نیز ارجاع داد.³² بنابر این کاملاً طبیعی و قابل قبول برای محققان زرتشتی بوده که پیامبرشان را از نظر تاریخی در ارتباط با عصر سلوکیان، عصر زمان، یا هر اسم دیگر که آنها به آن اطلاق می‌کردند، قرار دهند.

دوم، از آنجا که نخستین نویسندگان مسلمان از منابع ساسانی بسیار استفاده می‌کردند، این احتمال وجود دارد که در ارتباط دادن عصر سلوکیان با اسکندر، آنها از یک سنت پیروی کرده باشند.³³ این احتمال با این حقیقت تایید می‌شود که آگاثیاس از قرار معلوم، با خلیقات ایرانیان آشنایی داشته است؛ چرا که دربار خسرو انوشیروان را در قرن 6 میلادی دیده است و در آنجا اسامی شاهان ایران؛ طول سلطنت آنها، و شرح دستاوردهای آنها را از یک ترجمه یونانی که آن هم از چند سالنامه رسمی ساسانی گرفته شده بود، بدست آورده است.³⁴ او در فصل 4 بند 24 می‌گوید که اردشیر، امپراتوری ایران را در چهارمین سال سلطنت اسکندر سوروس، 538 سال بعد از حکومت اسکندر کبیر، به دست گرفت. از آنجا که جلوس اردشیر بر تخت تیسفون، 538 سال بعد از شروع عصر سلوکیان³⁵ (227+311) رخ داد، پس می‌توان گفت که آگاثیاس، براساس منابع ساسانی، این عصر را به عنوان عصر اسکندر مقدونی تشخیص داده است. در این رابطه، این حقیقت جالب است که بدانیم، قدیمی‌ترین نویسنده معروف که عصر سلوکیه را با فاتح مقدونی ارتباط داد، اسقف ایرانی افراتس (فرهاد)³⁶ بود، که در سال 43 - 337 میلادی می‌نوشت. او از پیروان شاپور دوم بود که به *Hakkima pharsaya* «فرزانه پارس» مشهور بود.³⁷ ارتباط عصر سلوکیان با اسکندر نباید دانشجویان تاریخ را متعجب کند، چرا که سلوکیان خود را از نوادگان اسکندر، فاتح معروف، معرفی می‌کردند.

در اواسط قرن 3 قبل از میلاد، یک شجرنامه ساختگی، اسکندر را، نیای مستقیم آنها و بنابر این پایه‌گذار امپراتوری سلوکیان می‌خواند،³⁸ و زمانی که این موضوع گسترش یافت، ارتباط عصر سلوکیان با اسکندر کاملاً طبیعی شد، چرا که عصرهای پادشاهی معمولاً با سلطنت یک پایه‌گذار شروع می‌شود.

سوم، طبق نظر ساسانیان، شروع هزاره زرتشت با عصر سلوکیان یکی است. بنابر این همان‌طور که منجم ایرانی قرن هشتم، ابن نوبخت اذعان می‌دارد، بیست و پنجمین سال پادشاهی خسرو انوشیروان (555 میلادی)؛ همزمان بود با هشتصد و شصت و هفتمین سال هزاره.³⁹ البته بیرونی (در قانون مسعودی خودش)⁴⁰ گزارش می‌دهد که بیست و پنجمین

سال پادشاهی خسرو، مجمعی از منجمان ایرانی «معیارهای نجومی سلطنتی» (زیح شهریاری) را اصلاح کردند و آن سال، با سال 4851 زمان جهانی انطباق دارد، و بدین معنی که هشتصد و پنجاه یکمین سال هزاره زرتشت بود. تلاش برای توضیح ارقام بیرونی متقاعد کننده نبوده است،⁴¹ و اشارات ضمنی او را باید بازبینی کرد. بیست و پنجمین سال پادشاهی خسرو انوشیروان (555 میلادی) بعد از سقوط اشکانیان. (224 میلادی) بوده است، یعنی 331 سال بعد از آن (=555-224). برخی از مورخان ساسانی فقط 266 سال را برای اشکانیان در نظر می‌گیرند، و آنها را دقیقاً بعد از اسکندر که برای سلطنت او 14 سال در نظر گرفته‌اند، قرار می‌دهند.⁴² این ارقام مجموعاً 611 سال را تشکیل می‌دهند (= 14+266+331) که بعد از تفریق از رقم 851، رقم 240 سال (=611-851) برای جلوس اسکندر از ابتدای هزاره زرتشت را، بر جای می‌گذارند این حقیقت که طالع‌بین قرن نهم باختری، ابومشعر زرتشت را به 240 سال پیش از مرگ دارا و فتح ایران توسط اسکندر نسبت می‌دهد، و همچنین این که او در این کار از زیح شهریاران استفاده کرده، صحت تفسیر ارقام بیرونی را تأیید می‌کند.⁴³

اظهارات ابن‌نوبخت و بیرونی نشان می‌دهد که در مورد سال 25 پادشاهی خسرو و همچنین در مورد معنی دقیق عبارت «تا عصر اسکندر» اختلاف نظر وجود داشته است: برخی این را به عنوان جلوس فاتح مقدونی بر سلطنت ایران تفسیر کرده‌اند و بنابراین زرتشت را در 258 سال قبل از جلوس اسکندر قرار داده‌اند؛ اما دیگران استدلال آورده‌اند که این عبارت به معنی «تا عصری که 18 سال بعد از سقوط امپراتوری ایران شروع شد» است. پس بنابراین، زرتشت را فقط در 240 سال قبل از جلوس اسکندر قرار می‌دهند.

مؤلفان بندهشن بزرگ صحت گروه اول را تأیید می‌کنند، در حالی که گردآورندگان بندهشن هندی به نظر می‌رسد از هردو تفسیر استفاده کرده‌اند. در ابتدا، به نظر می‌رسد که آنها زرتشت را به 240 سال قبل از جلوس اسکندر یا 254 سال قبل از مرگش (=14+240) قرار داده‌اند؛ در همین حال، آنها روایتی که شروع هزاره زرتشت را با عصر سلوکیه یکی می‌دانست و اردشیر را در پانصد سی هشت و مین سال آن هزاره قرار

می‌داد، قبول داشتند. و این، آنها را مجبور کرد که 284 سال را به اشکانیان (=254 - 538) اختصاص دهند. در نتیجه، به نظر می‌رسد که گردآورنده دیگر، «عصر اسکندر» را به عنوان نشان دهنده جلوس فاتح مقدونی بر سلطنت ایران پذیرفته است که البته، این کار، بدون تغییر عدد 284 نسخه‌ای قبلی صورت گرفته است. روی هم رفته به نظر می‌رسد، مطالب مذکور مبین این نظر باشد که حداقل از اواسط دوره ساسانیان، عصر سلوکیه با اسکندر ارتباط پیدا کرده و نام خود را از نام وی گرفته است. بنابراین، در مسائل مربوط به تاریخ وقایع، ارجاع به اسکندر، نشان دهنده ارجاع به عصر سلوکیه است.

این بدان معنی است که نظر هرتسفلد مبنی بر اینکه در روایت زرتشتی، زرتشت در 258 سال قبل از عصر سلوکیه،⁴⁴ یعنی در $258+311=569$ سال قبل از میلاد است؛ درست می‌باشد. شواهد بندهشن بزرگ نشان می‌دهند که حداقل در یک نسخه از روایت، 569 سال قبل از میلاد را به عنوان سال تولد پیامبر در نظر گرفته‌اند.

4- مسئله اعتبار این تاریخ

هنگامی که تاریخ پیامبر از نظر گاه‌شماری تاریخی، مشخص و ثابت شد، دیگر

تاریخ‌های سستی که در زندگی‌اش اتفاق افتاده است به شرح جدول زیر می‌باشد.

رخداد	هزاره زردشت	تاریخ عصر سلوکیه	عصر مسیحیت
تولد زردشت، به پادشاهی رسیدن کی‌ویشتاسپ	1	258 سال قبل از عصر سلوکیه	569 قبل از میلاد مسیح
ظهور دین	30	228 قبل از عصر سلوکیه	539 قبل از میلاد مسیح
تغییر دین کی‌ویشتاسپ	42	216 قبل از عصر سلوکیه	527 قبل از میلاد مسیح
مرگ زردشت	77	181 قبل از عصر سلوکیه	492 قبل از میلاد مسیح

تا اینجا، ما از تفاسیر هرتسفلد درباره تاریخ‌نگاری سستی حمایت کردیم. اما دو

مسئله وجود دارد که اجازه نمی‌دهد نظر او درباره تاریخ صحیح زرتشت را بپذیریم.⁴⁵ اول

اینکه، در نیمه دوم قرن ششم قبل از میلاد، باختر و دیگر مناطق شرق ایران توسط

ساتراپ‌های هخامنشی اداره می‌شدند. کوروش کبیر در حدود سال 544 قبل از میلاد⁴⁶ باختر را فتح کرد و جانش را در جنگ با ماساگتها در سال 530 قبل از میلاد از دست داد. پیش از سال 522، یک ایرانی به نام دادرشیلش بر باختر فرمانروایی می‌کرد؛ او در جنگ برای بازپس‌گیری مجدد امپراتوری همدست داریوش شد و مارگیان شورشی، فراد، را در جنگی که در کتیبه بیستون ثبت شده، شکست داد.⁴⁷ در سال 486 قبل از میلاد، این استان ظاهراً تحت حاکمیت آریامنس، پسر داریوش کبیر،⁴⁸ بود و دیگر شاهزادگان ایرانی از او پیروی می‌کردند.⁴⁹ در گاهان و دیگر آثار زردشتی هیچ نشانه‌ای از این شخصیت‌های تاریخی وجود ندارد و همچنین در منابعی که به تاریخ دوران اولیه هخامنشیان می‌پردازند بحثی در مورد زردشت، کی‌ویشتاسپ، ارجاسپ یا دیگر شخصیت‌های اوستایی وجود ندارد. بنابراین، بر پایه‌ای این مدارک نیز می‌توان بیان کرد که، نیمه دوم قرن ششم قبل از میلاد برای زردشت بسیار دیر است.

دوم اینکه، به نظر می‌رسد، تاریخ‌نگاری سنتی ایران، وجود یک عنصر ایرانی در نیمه دوم قرن ششم پیش از میلاد را نشان می‌دهد (چرا که در غیر این صورت نمی‌توان به طور قابل قبولی، بقای یک تاریخ منحصر به فرد و دور را توضیح داد). اما عموماً نظر بر آن است که عصر سلوکیه اولین نمونه تاریخ‌نگاری بر مبنای تاریخی ثابت است. پیش از این، مردم، زمان را با رضایت و با توجه به سال‌های پادشاهی فرمانروایان‌شان می‌سنجیدند. تخمین زمان بر اساس یک سال ثابت، یک عصر، نوآوری بسیار مهمی بود که سرزمین‌های همسایه نمی‌توانستند آن را نادیده بگیرند. اگر پیش از دوره سلوکس دوره دیگر وجود داشت، تاریخ‌نگاران بابلی آن را نادیده نمی‌گرفتند، همان طوری که با به وجود آمدن دوره سلوکیه بابلیان و دیگران از آن اقتباس کرده و یا به تقلید، آن را به عنوان تاریخ ملی‌شان باب کردند. از آنجا که روحانیون زردشتی به ثبت مسایل روزمره بی‌اعتنا بودند، آنها را نمی‌توان ابداع‌کننده دوره‌های تاریخی در قرن 6 قبل از میلاد دانست.

بالعکس استفاده زردشتیان، در تاریخ نگاری‌های منظم‌شان بعد از عصر سلوکیه («عصر اسکندر») نشان می‌دهد که تنها بعد از استقرار این نظام معروف و رایج تاریخ‌نگاری بود که آنها به مسایل تاریخی خودشان اهمیت دادند.

اکنون، طرفداران تاریخ‌نگاری سنتی معمولاً اظهار می‌دارند که اگرچه باید عدد 258 را صحیح دانست، اما مواردی که در کتاب‌های زردشتی با این عدد برابر است، با وقایع تاریخی ناسازگار است.⁵⁰ بنابراین، نمی‌توان گفت که روحانیون آن را با اضافه کردن به سال‌های سلطنت شاهان از کی‌ویشتاسپ، تا سلوکوس، به دست آورده‌اند. از سوی دیگر، قدمت نسبی این تاریخ را در مورد پیامبر نمی‌توان به راحتی زیر سؤال برد.

این مسئله شناخته شده و مورد احترام برای ساسانیان، هم به وسیله اچ‌لوی و هم سیدحسین تقی‌زاده تأیید شده است؛⁵¹ این امر که حداقل به اندازه دوره پارت‌ها قدمت دارد، همان طوری که هرتسفلد نیز اشاره می‌کند،⁵² از روی این حقیقت استنباط می‌شود که این تاریخ را از ابتدای عصر سلوکیه تخمین زده‌اند، و در ایران در زمان سلوکیان و در نیمه اول حکومت پارتیان مورد استفاده بوده است، ولی عموماً بعد از آن کمتر مورد استفاده قرار گرفته است. پس برای این تاریخ سردرگم کننده چه توضیحی می‌توان یافت، تاریخی که اگرچه توسط خود زردشتیان دوستدار حقیقت نقل شده، ولی زمان آنقدر جدیدی را برای پیامبرشان در نظر می‌گیرند که غیرقابل قبول است؟

5 - منشأ تاریخ سنتی

در مورد صحت عدد 258 فقط یک توضیح احتمالی وجود دارد: که محققان زردشتی یک زمان تاریخی واقعی را انتخاب کرده و آن را دوباره تفسیر کرده‌اند. سرانجام، به نظر می‌رسد از آنجا که آنها دوست داشتند جایگاه زردشت را در تاریخ ایران ثابت کنند، یک واقعه تاریخی مشخص و معروف را با ظهور او همزمان اعلام کردند (این همانند همان روزی است که، در زمان ساسانیان، شروع هزاره زردشت را با شروع عصر سلوکیه یکی دانستند).

دو منبع وجود داشته که زردشتیان می‌توانستند ادوار تاریخی را به دست آورند: منابع یونانی و منابع بابلی. این حقیقت عجیب که این روایت، کوروش کبیر،⁵³ داریوش اول و خشایارشا را کاملاً نادیده می‌گیرد و در عوض اردشیر، داریوش دوم و داریوش سوم را (با عناوین و همین اردشیر، دارا و دارای دارایان)⁵⁴ می‌پذیرد، نشان می‌دهد که روحانیون زردشتی، منابع یونانی را که شاهان اولیه هخامنشی در آن برجسته بودند، مورد استفاده قرار نداده‌اند.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که بابلی‌ها منبع اطلاعات مورد نیاز آنها بوده‌اند. از این رو، گاهشماری سنتی زردشتی، سه پادشاه برجسته اوایل هخامنشی، کوروش، داریوش و خشایارشا را حذف کرده است.

وقایع نگاران بابلی انگیزه‌های کمی⁵⁵ برای ارج نهادن این سه پادشاه داشته‌اند، چرا که کوروش استقلال کشورشان را خاتمه داده بود، داریوش انقلابی را در آنجا سرکوب کرده بود⁵⁶ و خشایارشا شورش را در آنجا فرو نشانده و عاملان آن را به شدت تنبیه کرده بود.⁵⁷ از سوی دیگر، چند پیوند خونی، اردشیر و جانشینانش را با بابلی‌ها،⁵⁸ متحد کرده بود که در واقع این‌ها همان پادشاهانی هستند که روایت زردشتی به خاطر دارد و آنها را ارج می‌نهد. بعلاوه، این روایت برای اسکندر 14 سال فرمانروایی را ثبت کرده است در حالی که وی پادشاهی ایران را در سال 330 قبل از میلاد به دست گرفت و در سال 323 درگذشت. از آنجا که اسکندر مورد نفرت زردشتی‌ها بوده، اصلاً نمی‌توان فکر کرد که آنها به پادشاهی او 7 سال را اضافه کرده‌اند. بنابراین، 14 سال پادشاهی او از یک منبع غیر ایرانی است. این حقیقت که عدد 14 برای آن دسته از وقایع‌نگاران نخستین ساسانی که شروع هزاره زردشت را با عصر سلوکیه یکی دانسته‌اند،⁵⁹ شناخته شده بود، ثابت می‌کند که این منبع، «Alexander romance» پسو دو - لیستنس،⁶⁰ که در ابتدای قرن 7 میلادی به پهلوی برگردانده شد،⁶¹ نبوده، و از آنجا که در بعضی از اسناد بابلی، سال‌های پادشاهی اسکندر از هنگام جلوسش بر مقدونیه در سال 336 قبل از میلاد، تا آخرین سال حکومتش

323، چهارده سال محسوب می‌کنند، جای شکی باقی نمی‌ماند که عدد 14 از بابل به محققان زردشتی رسیده است⁶²

بنابراین، احتمال دارد تاریخی که زردشتیان به پیامبرشان نسبت می‌دهند نیز یک منشأ بابلی داشته است؛ و همچنین، برای توضیح آن، ما باید دنبال واقعه‌ای بگردیم که در 569 قبل از میلاد (258 سال پیش از عصر سلوکیه) و یا در 539 (228 سال پیش از آن دوره، یعنی همزمان با دریافت وحی توسط پیامبر در سی سالگی) اتفاق افتاده است. این رخداد باید برای بابلی‌ها آن قدر مهم بوده باشد که آنها از آن برای مشخص کردن یک دوره تاریخی استفاده کرده‌اند و فقط واقعه‌ای چون تأسیس دوره و امپراتوری سلوکیه به همان اندازه مهم بوده است: و در واقع حادثه تاریخی سازی که به طور کامل با شرایط مورد نیاز ما همخوانی داشته باشد در سال 228 پیش از عصر سلوکیه رخ داده است. این حادثه، فتح بابل توسط کوروش در سال 539 قبل از میلاد بود که مهم‌ترین و به یاد ماندنی‌ترین رخداد در تاریخ جدید بابلی بود و شاخص «سال به قدرت رسیدن» اولین شاه بزرگ ایران،⁶³ و تأسیس امپراتوری ایرانی - بابلی هخامنشیان بود.

البته یک حادثه مهم دیگر در سال 311 قبل از میلاد رخ داد و آن هنگامی بود که سلوکوس اول با پیروزی وارد شهر قدیم بابل شد و به یک دوره ناآرامی و بی‌ثباتی پایان داد و یک پادشاهی نسبتاً خوب و استوار را پایه‌گذاری کرد. تاریخ این جلوس (انیسان سال 311 قبل از میلاد) که مبنای شروع عصر سلوکیه است به یک نقطه ثابتی برای محاسبه تاریخ دیگر رخدادها تبدیل شد.

دقیقاً 228 سال (= 311-539) فاصله بین این دو واقعه مهم تاریخی در خاور نزدیک بود: سقوط امپراتوری بابل و تأسیس یک امپراتوری جدید (حتی اگر نیمه بابلی). بابلی‌ها، با سیستم دقیق و سنجیده تاریخ نگاری‌شان مشکلی در ثبت این دوره 228 ساله و اهمیت آن نداشتند. هنگامی که، عصر سلوکیه را بنا نهادند، تمام ملل همسایه که به قدرت می‌رسیدند از آن تقلید کرده و یک عصر ملی را ایجاد کردند و همیشه تأسیس آن را به «پایه‌گذار» سلسله پادشاهی‌شان نسبت می‌دادند و همواره آن را از نشانه ظهور (پیدایش

معجزه‌آسای) پایه‌گذارشان می‌دانستند. بنابراین، تمایل روحانیون زردشتی، بعد از 311 قبل از میلاد، برای تأسیس یک «عصر زردشتی» کاملاً قابل درک و معقول است.

البته از آنجا که در مورد تاریخ خودشان هیچ اطلاعات تاریخی نداشتند، ظاهراً آنها برای به دست آوردن مطالبی درباره‌ی گذشته ایران به بابلیان روی آوردند. به نظر می‌رسد که بابلیان به آنها گفته‌اند که بزرگ‌ترین پیروزی ایرانیان (که منظورشان فتح بابل توسط کوروش بود) در 238 سال قبل از «عصر ما» به دست آمده بود («عصر منجمان بابلی» مانی)، که همان عصر سلوکیه است؛ و برجسته‌ترین و درستکارترین پادشاهان ایرانی، اردشیر بود (البته منظورشان اردشیر اول بود که زنان و بچه‌های متعددی از بابلیان داشت)، که تاج گذاری‌اش (در سال 464 قبل از میلاد) 152 سال پیش از عصر سلوکیه (=312-464) روی داده است. به نظر می‌رسد، این نکته را که بعد از اردشیر یک ملکه قدرتمند (پریساتیس که نیمه بابلی بود)⁶⁴ و داریوش نامی (داریوش دوم که او نیز نیمه بابلی بود) به قدرت رسیدند و اینکه اسکندر آخرین داریوش را شکست داد، و در چهاردهمین سال پادشاهی‌اش مرد را بابلیان افزوده‌اند. زردشتیان قطعاً این تاریخ را به شرح زیر مورد استفاده قرار داده‌اند: آنها «بزرگ‌ترین پیروزی ایرانی‌ها» را به طور طبیعی به عنوان «پیدایش دین‌شان» یعنی الهام آن به زردشت، تفسیر کرده‌اند، باعث شد که آنها این تاریخ دقیق را برای تولد پیامبرشان مشخص کنند، یعنی $30+228=258$ سال پیش از «عصر منجمان بابلی» (= عصر سلوکیه).

اشکانیان از این عصر با نام «محاسبه سابق»،⁶⁵ استفاده کرده‌اند، چرا که به پادشاهی سابق، دربار سلوکوس، تعلق داشت و از آنجا که خود سلوکیان ادعا می‌کردند از نوادگان اسکندراند، «محاسبه سابق» را به فرمانروای اسکندر فاتح نسبت داده‌اند؛ پس چنین ارتباطی باعث شد مغ‌ها، زردشت را به 258 سال پیش از «عصر اسکندر» منصوب کنند.

به علاوه، روحانیون با محسوب کردن آرتاکرکس (اردشیر) به عنوان جانشین کای ویشتاسپ، هخامنشیان را با کیانیان مرتبط می‌سازند. از 152 سالی که، به آنها اطلاع داده‌اند، تاج گذاری اردشیر (در سال 464 قبل از میلاد) را از شروع عصر سلوکیه. (311

قبل از میلاد) جدا می‌کنند. 26 سال دیگر متعلق به داریوش 2 و داریوش 3 (به ترتیب 404 - 424 قبل از میلاد و 330 - 336 قبل از میلاد) می‌دانند و 14 سال دیگر را به اسکندر مربوط می‌کنند. آنها 112 سال باقی مانده را به اردشیر منصوب می‌کنند. هنگامی که، در یک تحول نظری دیگر، شروع هزاره زردشت با آمدن دین زردشت یکی بود نه با تولد خود او که در یک فاصله 30 ساله بعد از کای ویشناسپ پدید آمد که این فاصله، با پادشاهی هومای پر می‌شود، ملکه‌ای که احتمالاً خاطره پریساتیس،⁶⁶ یکی از دختران اردشیر اول (= وهمن اردشیر)، و نام یک دختر کای ویشناسپ، را با هم یکی می‌کنند.⁶⁷ بنابراین، پیدایش تاریخ «سنتی» زردشتی این گونه می‌نماید که این امر کاملاً غیر تاریخی و محصول آمیزه‌های نظری است که نمی‌توان آن را از دوره پارت‌ها قدیمی‌تر دانست. باید تأکید کرد که نه تصدیق آن در بعضی از آثار قدیمی بر اساس منابع ساسانی و نه پذیرش آن برای مدتی توسط چند روحانی محقق زردشتی صحت این روایت را تأیید نمی‌کند. در مشابهت با چنین روایت زردشتی تأیید شده و پذیرفته شده باید به قرار دادن «ایرانویج» در «آذربایجان»⁶⁸ اشاره کرد که برای مدتی به عنوان روایت صحیح مورد حمایت قرار گرفت. در حالی که اکنون یک داستان تاریخی به شمار می‌آید.

6- تاریخ زردشت

این نتیجه‌گیری منفی راه را فراهم می‌سازد که به یک روایت متفاوت و قدیمی‌تر ایرانی در صورت تاریخ زردشت توجه کنیم. طبق نظر بیرونی،⁶⁹ هنگامی که خوارزمیان تصمیم گرفتند یک عصر «ملی» تأسیس کنند، آنها از واقعه آمدن سیاوش، پسر کی‌کاوس، به خوارزم و شروع پادشاهی‌اش بر آسیای مرکزی استفاده کردند. آنها معتقدند که این رویداد 888 سال پیش از «اسکندر» یعنی شروع عصر سلوکیه، در سال 1200 قبل از میلاد، رخ داده است از آنجا که تاریخ اسطوره‌ای میان سیاوش و زردشت چهار نسل⁷⁰ فاصله قائل می‌شود، روایت خوارزمیان نشان می‌دهد که پیامبر در حدود سال 1080 (= 1200 - 120) قبل از میلاد ظهور کرد، از آنجایی که این روایت از خوارزم، خاستگاه

زردشت،⁷¹ است و توسط خوارزمیان که نسبت به سنن، زبان و تقویمشان بسیار محافظه کار بودند،⁷² حفظ شده است قابلیت بیشتری برای مورد توجه قرارگرفتن دارد تا آنچه که از ساسانیان به دست آمده و توسط آنها انتشار یافته است، علی‌الخصوص این روایت توسط بیرونی گزارش شده که وی، خود یک خوارزمی بود که دانش او را تمام جهان تأیید می‌کنند. جالب توجه است که خانتوس لیدیایی، معاصر اردشیر اول،⁷³ زردشت را 600 سال پیش از حمله خشایارشا به یونان،⁷⁴ یعنی در سال 1080 پیش از میلاد (=480+600) قرار می‌دهد.

این واقعیت که این گفته با تاریخ مورد اشاره دولت خوارزمیان همخوانی دارد، تأییدی بر این مطلب است که 6000 سال موجود در بعضی از اسناد و مدارک که مورد قبول بعضی از محققان است⁷⁵ همان‌طور که ای.رپ مدتها پیش اشاره کرده،⁷⁶ افزوده‌ای از طرف یک نویسنده یونانی است که می‌خواست شواهد خانتوس را با اسناد ائودوکس و دیگران هماهنگ سازد که مطابق آن زردشت شش هزار سال پیش از افلاطون زندگی کرده بود.⁷⁷

این تاریخ اخیر را می‌توان به عنوان اشاره‌ای به اعتقاد بعضی از محققان یونانی دانست، بدین معنی که تاریخ بعد از دوره‌ای، خود را تکرار می‌کند و افلاطون در دوره 12000 ساله، یک زردشت دوم بود.⁷⁸ تاریخ «600 ساله پیش از خشایارشا» نوعی دیگر از محاسبه است. این دوره، تنها یکی از 20 نسل است (همان‌طور که ایرانیان محاسبه می‌کردند، هر نسل 30 سال محسوب می‌شد)، و رویدادی که از آن تخمین زده می‌شد یک رخداد کاملاً تاریخی بوده و بنابر این خانتوس ممکن است به عنوان شهروند سارد، از پیروان هخامنشیان، اطلاعاتش را از یک منبع ایرانی به دست آورده باشد.⁷⁹ برخلاف یونانی‌های هخامنشی، ایرانی‌ها علاقه‌ای به افلاطون نداشتند، اما به خوبی جنگ بزرگ سال 480 قبل از میلاد را به خاطر داشتند.

از این رو احتمال دارد روایتی که زردشت را در پایان هزاره دوم قبل از میلاد قرار می‌دهد یک روایت قدیمی باشد. همان‌طور که مورد تأیید دو منبع مستقل است، پس

نشانه‌های از صحت آن روایت دارد، و همچنین اگر چه نمی‌توان به روشنی گفت که چیزی شبیه یک رمان تاریخی دقیق در آن وجود دارد، اما می‌تواند نشانه قابل اعتمادی در زمان زندگی پیامبر باشد. شهادت خانتوس نشان می‌دهد که در زمان حمله خشایارشا ایرانی‌ها می‌دانستند که زردشت در زمان گذشته ظهور کرده بود؛ و به نظر می‌رسد که این دانش و آگاهی در خوارزم حفظ شده است، که در آنجا محاسبه تاریخ سیاوش به عنوان 888 سال «قبل از اسکندر» ظاهراً از محاسبات قبلی به دست آمده است. هر دوی این محاسبات احتمالاً براساس تبارشناسی بوده است، و حفظ روایت در دوران وسطی در خوارزمیان ممکن است به خاطر خانواده‌های اشراف باشد که ادعا دارند که از نسل کیانیان هستند (همان‌طور که خانواده‌هایی در غرب ایران ادعای نوادگی هخامنشیان را دارند). این تبارشناسی احتمالاً شامل نام‌های واقعی و ساختگی بوده است تا آنهایی که در قرن 5 قبل از میلاد و بعد از آن، زندگی می‌کردند به ویشناسپ وصل شدند.

همچنین (همان‌طوری که اشراف زاده‌های راست کیش امروزه معتقدند) خانواده‌های روحانی وجود دارند که نیاکانشان به خود پیامبر و مروجان اولیه دین برمی‌گردد. احتمال وجود فواصلی در تمام این تبارشناسی‌ها در طول یک دوره طولانی، به طور ساختگی پر شده بودند، تمام محاسبه‌های انجام شده را تقریبی و غیردقیق می‌نماید. که پس، اگر چه ایرانی‌های باستان فاقد هرگونه وسیله برای تاریخ‌نگاری دقیق بودند،⁸⁰ اما با این وجود، آنها علاقه شدیدی به دانش تبارشناسی و اطلاعات در مورد انسانهای قدیم داشتند و روایت‌های آنها درباره زمان شکوفایی زردشت را نباید نادیده گرفت.

یادداشت‌ها

1- The Traditional Date of Zoroaster Explained, BSOAS 40, 1977.

2- استاد فقیه دکتر شهبازی در آغاز این مقاله نوشته است: این مقاله تقدیم می‌شود به استادم، پروفسور مری بویس، به نشانه‌ی قدردانی از تشویق، نقد سازنده و کمک‌های ارزشمندش.

3- رجوع شود به F.B.j. kuiper, III, 7, 1, 1961, 43، از کای بار نقل شده در:

Fiskrift till.L. hammerieh, kobenhavn, 1952, 27, Avesta, kobenhavn, 1954, 38f.; I. M. D'yakonov, Istoriya Mulii, Moscow,), I. M. oranskiy, همچنین ff و Leningrad, 1956, 391 (48, 52f, 38

Vvedeniye Viranskyu fiLoLogiya, Moscow, 1960, 92, همچنین رجوع

شود به E. Poure Davoud, Ānāhitā, Tehran, 1343/ 1964, 285 - 90 و

اخیراً - T.Burrow, 'The proto - Indoaryans, JRAS, 1973, 2, pp. 122 -

40 esp. 136 - 7: M. Boyce, A History of Zoroastrianism, I 2, Ht.2, (Handbuch der orientalistik, Abt. I, Bd, VIII, Absehn. I, lief A), Leiden, 1975, ch, i, Vii, X.

تمایل به پذیرش روایت زردشتی، علی‌رغم عدم صحت تاریخی که ارائه می‌کند، گه‌گاهی باعث تفاسیر قابل توجهی است. برای مثال اوتاکر کلیما دارا را پسر هومای تشخیص داد، که حکومت طبق کتاب بندهشن (=90+112+30) 232 سال بعد از آمدن دین، همراه با داریوش کبیر شروع شد، داریوش در سال 522 قبل از میلاد بر تخت سلطنت نشست؛ بنابراین برای تاریخ تولد زردشت سال 784 (=522+232+30) قبل از میلاد به دست

می‌آید؛ رجوع شود به Archiv orientalni, XX VII. 4, 1950, 564.

4- J. RaS, 1973, 2, P. 137.

5- نسخه‌های دیگر از این روایت وجود دارند که مقداری متفاوت‌اند. برای مثال:

al - Birūnī, The chronology of anciant pations, tr, E.Sachau, London, 1879. 17:

برای بحث کلی رجوع شود به:

A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, second ed. Copenhagen, 1944, 147 ff.

6- برای مثال در بندهشن هندی، فصل 31، بندهای 29 و 30.

7-B.T. Ankelsanria (tr.) *zand - ākāsīh*, Bombay, 1956, P. 240, 1. 5..

8-Firdausī, *shāhnāma*, Barūkhīm. Ed. Tehran, 1933 - 5, 7II, 1922-3

در یک تاریخ رسمی ساسانیان همین مقدار (sālīduvīst «حدود 200 سال») را به دست آوردند، «کتاب شاهان» (در نامه‌ای خسروانی اش) از دروه اشکانیان نیز تاریخی آورده است. این منبع شاهنامه ابومنصوری - منبع اصلی فردوسی - نبوده، چرا که شاهنامه فردوسی برای پارسیان حدود 266 سال را در نظر گرفت (البیرونی، همان، 119).

9- توضیح این رقم دوم در پایین آمده، ص 30.

10- یک محقق قرن نهم زردشتی، بهرام پسر مردانشاه، موبد شاپور در فارس، که «تاریخ شاهان ساسانی» او (اکنون در دسترس نیست) بر اساس بیش از 20 نسخه و ترجمه از تاریخ رسمی ساسانیان، خودای نامگ رجوع شود به:

(Hamza, *kitāb al - tārikh - iṣini mulūk al arḍ wa'L anbiyā*, Berlin, 1923, 19).

نوشته شده، حکومت ساسانیان را 456 سال و 1 ماه و 22 روز (یعنی 457 سال رسمی)

دانسته است؛ رجوع شود به: Hamza, op. cit., 21, 22.

این احتمال به وجود می‌آید که 460 بندهشن یک رقم روند شده و جانشین یک رقم دقیق باشد. اکنون، حکومت ساسانیان 427 سال طول کشید. اما روایتی که گروه ساسانیان را 457 سال می‌داند، 30 سالی که اردشیر برای غلبه بر حاکمان محلی (ملوک الطوایفی) قبل از سرنگونی اشکانیان صرف کرده را نیز به حساب آورده است. (همچنین

Bal'ami, *Tārikh*, ed. H. Zotenberg, Paris, 1867 - 74, II, 74; Bahrām, apud Ham Za, op. cit., 21; Ibn al - Balkhī, *Fārsnāma*, ed. Le strange and Nicolson, 1921, 19 Hamd - al Allāh Mustawfī, *Tārikh-I Guzīda*, ed. A. Navā' ī, Tehran, 1336/1957, 105).

11- بندهشن بزرگ، فصل 33، بندهای 29 و 32.

12- به نقل از:

A.V.W. Jackson, Zoroaster the prophet of ancient Iran, New York, 1899, repr. 1965, 162.

13- Chronology, 17.

14- دینکرد 7 بند 5 و 1؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل 23 بندهای 5 و 7.

15- «The traditional date of Zoroaster», in J.D.C. Pavry (ed.), oriental studies in honour of C.E. Pavry, London, 1933, 132 - 6.

16-Ibid, 135.

17- البته رجوع شود به هرتسفلد:

Zoroaster and his world, Princeton, 1947, I, 26f.

18-«The genesis of the faulty Persian chronology», JAOS, LXIV, 4, 1944, 197ff.

19-S.H. Taqizadeh, 'The "Era of Zoroaster"', JRAS, 1947, 1- 2, pp.

33 - 40; W.B. Henning, Zoroaster: Politician or with - doctor? , oxford, 1951, 37 ff.

همچنین رجوع شود به:

E.J, Bickerman, Archiv orientalni, XXX, 2, 1967, P. 206, n. 43.

20-تغییر جزئی عدد دقیق 457 به عدد رنده 460، دوره ساسانیان را 3 سال طولانی‌تر کرد (رجوع شود به بالا صفحه 26، سطر 9)، این تغییر تأثیرگذار بود؛ به این معنی که پارت‌ها را متضرر کرد. اعتقاد بر آن است که پارت‌ها به مدت «200 و اندی» حکومت کردند و بعداً «اندی سال» حذف شد و تنها رقم روند 200 سال باقی ماند، که همین منبع مورد استفاده فردوسی قرار گرفت (بنابراین سال دویست). همچنین، هنگامی که یک وقایع نگار رسمی ساسانیان دوره پارت را به 266 سال کاهش داد، بعضی از مقامات تغییر کوچک را ایجاد کردند - باز هم به ضرر اشکانیان - و رقم روند 260 را ثبت کردند،

رجوع شود به:

al - Mas'ūdī, kitāb al - tanbīh, ed. de Goeje, leyden, 1894, 96, and Bal' amī, Tārīkh, ed. M.T. Bahār, Tehran, 1340/1961, I, 731.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تعداد «سال‌های اند» سه سال بوده است. البته، این بر ارقامی که در بالا داده شده، تأثیر نمی‌گذارد چرا که کل سال‌های حکومت ساسانیان و پارتیان 660 سال بود، چه به 200، 460، 203، 457 سال.

21-بندهشن هندی و فصل 34 و بند 7 با دینکرد 7، فصل 3، بند 51.

22-Al - Tafhīm li - awā'il sinā'at al - tanjīm The book of instruction in the elements of the art of astrology'ed. J. Homā'ī, second ed. Tehran. 1353/1974, 237:

23-همچنین رجوع شود به:

Gardīzī, zany - al akhbār, ed. 'Abd - al ay Ḥabībī, Tehran, 1347/1968, 207.

24-رجوع شود به: J.M. Millās in Ency. Islam, second ed. I, 139 - 40.

25-نقل و رد شده توسط: Taqizadeh, BSOS, X, I, 1939, 129.

26-رجوع شود به: Jackson, zoroaster, 157ff.

27-رجوع شود به: Taqizadeh, JRAS, 1947, 1- 2, pp. 33ff.

28-اما همان طوری که هرتسفلد (زردشت، 1، ص 10) اشاره کرده، در روایت زردشت چیزی درباره تخت جمشید نوشته نشده و تاریخ دقیق نابودی شهر در منابع یونانی نوشته نشده است.

29-رجوع شود به دینکرد 3، بند 3 - 5؛ بندهای 4 - 23؛ بندهشن بزرگ، فصل 33، بند

14؛ کارنامه اردشیر، فصل 8، بند 10؛ ارداویراف نامه، فصل 1، بند 16؛

The letter of Tansar, tr. M. Boyce, Rome, 1968, 37, 65;

همچنین رجوع شود به:

W.B. Henning, JARS, 1944, 3 - 4, pp. 133 ff and S.K. Eddy, The king is dead, Lincoln, Nebraska, 1961, 9ff: 343ff.

30-برای عصر سلوکیان، رجوع شود به:

Taqizadeh, BSOS, X, 1939, 125ff; W.w. Tarn, The Greeks in Bactria and India, second ed. ,cambridge, 1951, 64f.

31-Tarn, op. Cit., 65; H.lewy, JAOS, LXIV, 4, 1944, 202 f.

- 32- رجوع شود به: al - Bīrūnī, Chronology, 121, 190.
- 33- Contra Taqizadeh, BSOS, X, I, 1939, 127.
- 34- Agathias, iv, 30, 2 - 5 (tr. J.D. Frendo, Berlin, 1975, 133 - 4) for sasanian annals see Agathias, ii, 27; iv, 27 - 30; The ophilactus, iii, 18.
- 35- Al - Bīrūnī, Chronology, 121; H. Lewy, 'le calendrier perse' orientalia, NS, X, 1 - 2, 1941, 46f.
- 36- Patrologia syriaca, I, Cols. 723 - 4, 942, 1042; II, Col. 150, cited by Taqizadeh, BSOS, X, 1, 1939, P. 129, n.1.
- 37- برای افراتس رجوع شود به:
F.C. Burkitt, Early Eastern christianity, London, 1904, 81 - 95.
- 38- اسکندر با دو شاهزاده ایرانی ازدواج کرد: یکی رکسانا، دختر اکسارتس، ساتراپ باختر بود و دیگری بر سینه (یا استاتیرا)، دختر داریوش سوم. بنیانگذار امپراتوری سلوکیه، سلوکوس اول، نیز با یک شاهزاده ایرانی به نام اپامه، دختر ساتراپ سُغد، سپیستمس، ازدواج کرد که پسر او آنتیکوس اول، از او متولد شد. برای اینکه آنها حق به ارث بردن میراث اسکندر را به دست آورند، سلوکیان در اواسط قرن سوم قبل از میلاد، این ادعا را مطرح کردند که فاتح، دختری به نام اپامه را از ازدواجش با رکسانا داشته است، که وی به عنوان فرزند داریوش سوم شناخته شد و دختر او به نام اپامه را سلوکوس اول به عنوان همسر برگزید. برای بحث و ارجاعات بیشتر رجوع شود به:
W.W. Tarn. Classical Quarterly. XXIII, 3 - 4, 1929, 138, and The Greeks in Bactria and India, second ed., 446, 51.
- 39- رجوع شود به: Taqizadeh, JRAS, 1947, 1 - 2, p. 35.
- 40- نقل شده به وسیله: Taqizadeh, BSOS, IX, 1, 1937, 133f.
- 41- Taqizadeh, ibid., 135, and, differently, 139; Contra Herzfeld, zoroaster, I, 14f.
- 42- Lewy, JAOS, LXIV, 4, 1944, 198ff; Taqizadeh, JRAS, 1947, 1 - 2, pp. 35ff.

43-رجوع شود به: Taqizadeh, BSOS, IX, I, 1937, 134.

زیچ شهریاران مهم‌ترین منبع برای منجم معروف ابومشعر باختری بود.

44- In J.D.C. pavy (ed.), *oriental studies in honour of C.E. pavy*, 136.

45-Ibid. 133ff.; Zoroaster, I, ch.i.

46-پس از پیروزی کوروش برلیدیان (هرودوت، کتاب اول، بند 153)، اما قبل از مأموریت او در بابل (همانجا، کتاب اول، بند 80 - 177).

47-برای نسخه فارسی باستان:

R.G. kent, *old Persian*, second ed., 1953, 123; L.W. king R.C. Thomson, *The sculptures and inscription of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia*, London, 1907, 186 - 7. (برای بابلیان)

48-رجوع شود به:

Plutarch, *Morali*, 173B, 488D - f.

49-برای باختر در هنگام هخامنشیان، رجوع شود به:

A. sh. Shahbazi, BSOAS, XXXV, 3, 1972, 612.

50-Taqizadeh, JRAS, 1947, 197ff; Herzfeld, *zoroastr*, I, 9.

51-Lewy, JAOS, LXIV, 4, 1944, 197ff; Taqizadeh, JRAS, 1947, 1 - 2, pp. 36ff;

آنها نشان داده‌اند که شروع هزاره زردشت با عصر سلوکیه یکی است، و ساسانیان اعداد 14 و 258 را ثابت و غیرقابل تغییر دانسته‌اند.

52-In J.D.C. pavy(ed.), *oriental studies in honour of C.E. pavy*, 136.

53-این علی‌رغم این واقعیت است که مقبره‌اش تحت نگهداری بوده است و تا پایان دوره هخامنشیان به طور مرتب مغ‌ها به روان او قربانی هدیه می‌کردند رجوع شود به:

Arrian, *Anabasis*, VI, 29, 7 - 8.

54-برای این مشخصات، رجوع شود به:

E.W. West, SBE, V, p. 150, n., P. 198, n: Jackson, *zoroaster*, 160.

55-A.T. Olmstead, *History of the Persian Empire*, Chicago, 1948, 49ff.

56-Ibid, 111ff.

57-Ibid, 236f.

58-اوخوس (بعدها داریوش دوم) و آرسیتس پسران اردشیر اول از یک معشوقهٔ بابلی به نام کسمارتیدن (F.Justi, *Iranisches Namen buch*, Marburg, 1895, 165) بودند؛ و یک پسر سوم، سغدیانوس، از معشوقهٔ بابلی به نام الوگونه داشت (همانجا، ص 13)؛ و یک بابلی دیگر به نام اندیا، مادر باگوپایوس و پریساتیس بود (همانجا، ص 16). پریساتیس با داریوش دوم ازدواج کرد و راهنما و مشاور و برگزیدهٔ او شد و به عنوان ملکهٔ مادر اردشیر دوم، «همانند پادشاه اصلی کشور عمل می‌کرد».

G. Rawlinson. *The five great monarchies of the accient Eastern world*, London, 1871, III, 507.

59-رجوع شود به بالا ص 31، سطر 50.

60-As Herzfeld, *zoroaster*, I, 9, Seems to have assumed.

61-T. Nöldeke, *Beitröge zur Geschichte des Alexander romans*, wien, 1890.

62-R.A. Parker and W.H. Dubberstein, *Babylonian chronology: 626 B.C. - A.D. 75*, Providence R.I., 1958, 36.

63-برای «سال به قدرت رسیدن» کوروش رجوع شود به:

W.H. Dubberstein, *AJSL*. IV, 4, 1938, 417f.

64-رجوع شود به صفحه 32، سطر 57 در بالا.

65-Tarn, *The Greeks in Bactria and India*, second ed ., 65, and H. Lewy, *JAOS*, LXIV, 4, 1944, 202ff.

66- West, *SBE*, V,p. 150, n. 10.

67-پشت 4 بند 31.

68-بندهشن بزرگ، فصل 24 بند 12.

69- Chronology, 40-1.

70- بعد از سیاوش کی خسرو آمد، و پس از وی کی لهراسپ، پدر کی ویشتاسپ، حامی زردشت، آمد.

71- J. Marquart, *Ērāšahr*, 155; E. Benveniste, *BSOS*, VIII, 2, 1934, 271, and others.

72- رجوع شود به:

E.g., Henning, *zoroaster*, 44f., and Livshits, 'The khwarazmian calendar and eras of ancient chorasmia', *Acta Antiqua Acad. Scient. Hungarica*, XVI, 1 - 4, 1968, 433 - 46.

73- رجوع شود به:

Hnas Herter, in Pauly - wissowa(ed.), *RE*, TX, 2, 1353 - 74.

74- به نقل از: Diogenes Laertius, *Prooem*, 2.

75- Müller - Didot, *Fragmenta historicarum graecorum*, I, 44 and most recently, Herter, art. Cit, 1372.

76- *ZDMG*, XIX, 1865, 25f.

77- برای بحث و ارجاع بیش تر رجوع شود به: Jackson, *zoroaster*, 151ff.

78- E. Benveniste, *The Persian religion according to the chief Greek texts*, Paris, 1929, 20, and Herzfeld, *zoroaster*, I, 22,

79- برای جزئیات بیش تر رجوع شود به:

C. Clemen, *Die griechischen und lateinischen Nachrichten über der persischen Religion*, Berlin, 1920, 23f.; G. Messina, *Der Ursprung der Magier*, Rome, 1930, 26f., 40f.

80- در میان خود هخامنشیان، داریوش در کتیبه‌هایش نیاکانش را فقط تا 5 نسل ثبت می‌کند. (رجوع شود به بیستون 1، سطرهای 11 - 9 و *kent, old Persian, second*)

19 - 117. ed., احتمالاً به این دلیل که هیچ تفاوتی در خانواده قبل از هخامنشیان وجود نداشت اردشیر سوم (پرسپولیس A، سطرهای 21 - 8 و رجوع شود به همان و سطر 156). همچنین رجوع شود به هرودوت، کتاب 7، بند 2، همراه با خشایارشا 9 نسل را

